



درآمد.

همه هم‌زمان شهید بابایی تاکید بسیاری بر وجوه مختلف وجودی آن شهید عزیز دارند. از شهامت و شجاعت تا صداقت و خلوص. در این گفت‌وگو کوشیده ایم با یکی از هم‌زمان وی درباره صفات بارز شخصیت او به گفت‌وگو بنشینیم.

گفت‌وگو با سرگرد علی اصغر نظری، هم‌زم شهید بابایی

نیروی هوایی متحرک بود...

در آن موقع جو طوری بود که چون شهید بابایی یک انسان خدایی و شایسته‌ای بود برخی خیلی او را تحویل نمی‌گرفتند و نمی‌خواستند با او روبرو شوند چون فکر می‌کردند آدم سخت گیری است در حالی که این‌طور نبود وقتی در خانه آن فرد را زدم و گفتم که او می‌خواهد شما را ببیند گفت بگو من نیستم. به او گفتم جناب سرهنگ ایشان مهمان دارند و ظاهراً نمی‌خواهند شما را ببینند ایشان خودش رفت و طوری دلشان را به دست آورد که مجدداً به پرواز بازگشت.

دلیل این پرواز نکردن‌ها عموماً چه بود؟

علت آن یک سری کارهای خاصی بود که یا به مصالح امنیتی یا شخصی انجام می‌داد و بعضی از آنها را از زده پرواز حذف می‌کرد، نمی‌خواهم دلیلش را بیش از این توضیح دهم. در مسیر بازگشت از خانه او که بودم، رنگ زد که برگرد بیا و گفت شما خانه آقای یزدی را بلد هستید؟ یزدی یکی از کارکنان درجه دار حفاظت اطلاعات پایگاه اصفهان بود که به پایگاه بوشهر منتقل شده بود و خیلی با ایشان ارتباط نزدیکی داشت، گفتم من قیافه اش را نمی‌شناسم گفت تو چطور این بچه‌های حزب‌اللهی را نمی‌شناسی اگر تو عضو گروه ضربت هستی باید همه بچه‌های حزب‌اللهی را بشناسی اگر اتفاقی افتاد باید روی این‌ها شناسایی داشته باشیم و به آن‌ها اطلاع دهیم. این‌ها را در شهر مسلح کنید تا آن‌ها از نظام دفاع کنند. حتماً برنامه‌ریزی کنید آدم‌های مذهبی را شناسایی کرده و آدرس شان را داشته باشید که این تجربه را ایشان آنجا به من داد.

موقعی که فرمانده پایگاه اصفهان بود منابع آب آنجا باید رسوب زدایی می‌شد، گویا مسئولش چندین بار گفته بود که این کار شدنی نیست. یک روز می‌بیند بعد از نماز صبح خودش شروع می‌کند و منابع آبی که لجن در آن بود را نظافت می‌کند. و آن مسئولی که در پایگاه اصفهان از انجام این کار طفره می‌رفت را فقط به پایگاه بوشهر منتقل کرد ولی تشبیه خاصی برایش در نظر نگرفت. نسبت به پرسنل بسیار رؤوف بود، سعی می‌کرد کمکشان کند. روزی که شهید ستاری فرمانده نیروی هوایی شد به پایگاه بوشهر آمد فرمانده موقت پایگاه به من گفت که با ایشان به پایگاه امید به بروم نمی‌دانستم ایشان آنجا چه کار دارد با ماشین که پایگاه در اختیار ما گذاشت به اتفاق شهید ستاری به آنجا رفتیم.

گوشه‌ای صدای ناله می‌آید گویا کسی بغض کرده وقتی متوجه شدم که شهید بابایی است، با دست اشاره کرد که چیزی نپرسم و برگردم. یک شب زمستان که خیلی هم سرد و به قول خود بوشهری‌ها استخوان سوز بود، من دیدم که ایشان با ملحفه سفیدی به حمام رفت، فکر کردم سرباز است. بعد سریع به آسایشگاه رفتم. وقتی متوجه شد که من حواسم به او هست راضی نشد که بالای تختش بروم. شهید بابایی سعی می‌کرد که حتی عبادت‌اش هم مشخص نشود چه رسد به کارهای عملیاتی که در سطح نیرو می‌کرد، گمنام کار می‌کرد. روزهایی که رنگ

شهید بابایی سعی می‌کرد که حتی عبادت‌اش هم مشخص نشود چه رسد به کارهای عملیاتی که در سطح نیرو می‌کرد، گمنام کار می‌کرد. روزهایی که برای سرکشی به سایت رادار می‌رفتیم، از خود پایگاه تا سایت یک کلمه حرف نمی‌زد.

می‌زد تا به سایت رادار برای سرکشی برویم، از خود پایگاه تا سایت که حدود ۱۲-۱۰ کیلومتری راه بود، ایشان یک کلمه حرف نمی‌زد و فقط طبیعت را نگاه می‌کرد. وارد سایت که می‌شدیم مرا به دلیل آشنایی قبلی می‌شناختند ولی برخی که ایشان را نمی‌شناختند کارت می‌خواستند که مجبور می‌شدم بگویم که او معاون عملیاتی نیروست. در کارهای خودش نسبت به آدم‌های مذهبی بسیار علاقمند بود. حتی افرادی هم نبودند و به نوعی از پرواز باز می‌ماندند یا نمی‌خواستند پرواز کنند از آن‌ها دلجویی می‌کرد، مثلاً روزی در پایگاه بوشهر به من گفت به خانه سروان زهره حیدری که الان سرتیپ ۲ بانزشته است برویم من کار دارم.

لطفاً در ابتدا خودتان را معرفی کرده و از آشنایی با شهید بابایی بفرمایید.

من نظامی باز نشسته، علی اصغر نظری هستم که بخشی از سال‌های خدمتم را در گروه ضربت پایگاه هوایی استان بوشهر بودم و با شهید بابایی در آنجا آشنا شدم. از سال ۱۳۵۹ به صورت متناوب با ایشان در ارتباط بودم. تخصص ایشان طوری بود که به عنوان معاون اول نیروی هوایی مسئولیت سرکشی به پایگاه‌هایی که بعضی از پرنده‌های نیرو در آنجا پرواز می‌کردند را داشت. به دلیل حساسیت موقعیت پایگاهی آنجا پوشش هوایی که در آن منطقه برای کشتی‌های نفت کش بود ایشان مدام در حرکت در پایگاه‌ها خصوصاً پایگاه جنوب بود. آنجا نظارت در امر پوشش هوایی و بعضاً خودش به عنوان خلبان پرنده‌های تخصصی (چندین تخصص پرنده در آن پایگاه بود که من به دلیل امنیتی نوع آن‌ها را نمی‌گویم) که ایشان یکی از آن پرنده‌ها را می‌پرید، یا بعضاً به دلیل مسئولیتی که در نیرو داشت در سایت رادار بوشهر به صورت راداری هواپیماها را چک می‌کرد. به عنوان خسته‌نماشید به پرسنل آن سایت مراجعات خاصی داشت که باعث دلگرمی همه کارکنان در آن مجموعه می‌شد. وقتی می‌دیدند معاون عملیاتی نیروی هوایی به صورت ناشناس در هر ساعتی از شب و روز آنجاست.

گاهی در طول یک هفته ایشان چند روز را در پایگاه بود. او خاطرات زیادی را از خود به جای گذاشته است، هر وقت به پایگاه می‌آمد به گروه ضربت هم می‌آمد؛ گروه ضربت یک گروه خود جوش و استقلال یافته مثل سپاه پاسداران بود که در نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد. این گروه هم به همین شکل در پایگاه‌ها شکل گرفت. افراد پس از مدتی به بدنه ارتش برگشتند و در مشاغل دیگری شروع به کار کردند. در گروه ضربت افرادی اعم از سرباز و صاحبان تخصص‌های مختلف بودند. ایشان در آن مدتی که در گروه بودند چه شب و چه روز مشغول کارهای عبادی می‌شدند. بعضاً مسئولان که خدمتشان می‌آمدند تا رنگ بزنند و از او سوالاتی بکنند یا مطالبی را بگیرند، پاسخ آن کارها در همان محل انجام می‌شد. یکی از کارهایی که ایشان در آن موقعیت می‌کرد عبادت بین سربازهای ما بود، مثلاً نیمه‌شبی من دیدم که در لابلای آسایشگاه سربازان ما که خیلی هم بزرگ بود در

نمی توانستیم با به پای شیوخ منطقه که به عراق کمک می کردند، عمل کنیم، ایشان یا فکری که خدا به او داده بود واقعا حلال مشکلات بود، نه به خاطر موقعیت جنگ بلکه ایشان ذاتاً این طور بود و زحمت زیادی برای آن موقع از جنگ کشید. به نظر شخصی خودم اگر ایشان شهید نمی شد در حقیقت ظلم شده بود چرا که واقعا استحقاق این شهادت را داشت.

آیا فکر نمی کنید که کسانی با این خصوصیات می توانند خدمات خیلی زیادی تری انجام دهند و آیا از دست دادن اینها خودش ظلمی به این مجموعه نیست؟

این موقعیت فرق می کند، ما ایشان را از دست ندادیم. مسئولان ما در سطح نیرو هوایی وقتی می خواهند خلیبان جوانی را به حرکت وادارند شهید بابایی را مثال می زنند پس ما ایشان را از دست ندادیم، ما او را به دست آورده ایم. از فکر ایشان در آن زمان باید به آن شکل استفاده می شد که شد. شاید یکی از هدایت ها و رهنمودهایی که خدا به او می داد این بود که در صحنه باشد و خودش هم این را احساس می کرد و آن را تکلیف خود می دانست. آن زمان کسانی به او می گفتند که شما نباید پرواز کنید اما ایشان این کار را می کرد اگر هم می خواست نظارت کند این جا نمی نشست این کار را کند در پایگاه این کار را می کرد، یعنی در صحنه مدیریت می کرد. این که ما در آن زمان ایشان را از دست دادیم یقیناً خدا می خواست اجرش را بدهد، نه این که او را از دست داده ایم و حالا کسی را نداریم. خود فرمانده کنونی نیرو از خلیبانان اف-۱۴ هستند. یکی از دلایلی که ایشان از من خواست که این جابجایی این بود که گفت می خواهم کار شهید بابایی را که شاید بعضی جاها ناتمام مانده و بخشی از آن کمک به مردم و بخش دیگری از آن عزت و منزلت پرسنل نهجا بوده را تکمیل کنم شما هم بیا کمک کن، یعنی دیدگاهی که ایشان و دیگر مسئولین ما در ارتش و نیرو پیدا کردند همان است. شاید ما ظاهر جسمی او را از دست دادیم ولی چند فکر شهید بابایی در سطح نیرو و ارتش ساخته شد این اصل مطلب است. الان برای پیگیری این موارد که فرماندهی هم دستور دادند عمدتاً چه کارهایی صورت می گیرد؟

در رابطه با کارهایی که پرسنل از نظر انتفاعی، در بعضی از کارهای فنی یا مواردی که ریخت و پاش مالی در سطح نیرو مطرح شود ایشان دستور می دهند که پیگیری، بررسی و انجام شود. در بخش مردمی و پایورهای نیرو ایشان دستور می دهند که بررسی شود اگر قابل کمک و مساعدت هست انجام شود. همین کارهایی که شهید بابایی می کرد در پایگاه که می رفت بعضی ها به او مراجعه می کردند که من چنین مشکلی دارم ایشان به دلیل مشغله کاری به یک فرمانده یا مسئولی می گفت مشکلتش را حل کند و امکان ریز شدن نبود، اما الان فرمانده محترم جدید بخشی از کارش را گذاشته که تعدادی از نیروها بروند و در این بخش هم فعالیت کنند. من حدسم در این است که ایشان از خط فکری همان شهید استفاده می کند چون ایشان یک سال پیش که فرمانده نیروی هوایی شدند ده، پانزده روز بعد من را خواستند و گفتند که می خواهم چنین کاری را که در نیرو سابقه نداشته انجام دهم. الان هم الحمدلله فکر می کنم رضایتمندی خوبی برای پرسنل نیرو، شاغلین و باز نشسته ها ایجاد شده، پس ما شهید بابایی را از دست ندادیم فردی پس از سال های سال آمده و می گوید که ما می خواهیم آن فکر و کار را انجام دهیم، شهید بابایی در بین پرسنل نیرو هوایی و بهتر بگویم در جمهوری اسلامی ضمن این که زنده است برای همیشه به عنوان یک قهرمان مذهبی و ملی برای خود نیرو و بعضاً برای بعضی از کشورهای بیگانه که من شنیدم اسمی از ایشان در رابطه با پرواز می برند که چقدر برای نیرو هوایی جمهوری اسلامی تلاش کرده حالا چه قدر صحت داشته باشد نمی دانم، باقی می ماند. این افکار ایشان اثرگذاری خوبی داشت و الان هم ما بهره ای از فکر ایشان را می بینیم. هر کسی از مسئولان می خواهد صحبتی کند یاد ایشان می کند و می گوید ما می خواهیم راه شهید بابایی و ستاری را ادامه دهیم. این دو نفر در کارهای عملیاتی خیلی به هم نزدیک بودند حتی وقتی به ایشان پیشنهاد فرماندهی نیرو شده شهید بابایی گفته بود که من نمی توانم با همه پرسنل نیرو کار کنم شاید آنها هم نتوانند، شما شهید ستاری را بیابارید. به



داشتید، نوع نگاهشان به شرایط آن موقع در بحبوحه جنگ و فعالیت هایی که برای نظام و انقلاب صورت می گرفته با چه مختصاتی بود؟ نگاهشان به ایران و حفظ کیمان مملکت به چه صورت بود و چگونه دوستان را به این موضوع ترغیب می کرد؟ ایشان آن طور که دوستانش می گفتند امریکا هم بوده در واقع بنیه اعتقادی اش را از آن زمان بسته بود، یاد زمان محصلی که در شهر خودش قزوین برای امام حسین عزاداری می کرد، نسبت به نظام به عنوان یک دین شرعی نگاه می کرد و به هیچ وجه رضایت نمی داد که دشمن از هر جایی که باشد به آب و خاک ایران حمله کند، حتی برای ایشان زیارت خانه خدا را در نظر گرفته بودند که حتما شنیده اید به دلیل اهمیتی که جنگ برای ایشان داشت راضی نشد آن سفر را انجام دهد. ولی کسانی بودند که گفتند ما او را در خانه خدا دیدیم. این قدر برای ایشان از نظر معنوی ارزشمند بود و خود ایشان هم می گفت تا زمانی که جنگ هست باید در صحنه باشم، این را به عنوان یک تکلیف شرعی برای خودش می دانست نه این که یک سربازی هست و یک مدتی این جا خدمت می کند. ایشان تابع محض ولایتش بود یعنی اگر ولی فقیه وقتش می گفت این کار باید انجام شود، مثل این نبود که پدری به فرزندش بگوید چه کاری انجام دهد اما او، کلی اما و اگر بیورد تا این کار طفره رود، ایشان هیچ وقت نمی گفت نمی شود همیشه می گفت به اذن و کمک خدا ما می توانیم و باید این کار را انجام دهیم. با داعی که خودش اعتقاد داشت و می کرد در هر کار سختی وارد می شد. این بود که همیشه در کارهای سخت موفق بود. آدمی که در آن سن و سال، حضرت امام ترفیع به ایشان می دهد، فرمانده پایگاه و بعد معاون عملیاتی نیرو می شود، در آن بحبوحه که ما در ارتش وضعیتی داشتیم که

قرارگاه رعد آنجا بود. ایشان سراغ شهید بابایی را گرفتند که ما ایشان را در طبقه دوم ساختمان در حالی که گوشه ای خوابیده بود یافتیم دیدیم که ایشان با یک لباس بسیجی در حالی که بلوزش را در آورده به صورت بالش کرده و دستش را هم لای پایش گذاشته خوابیده است، بچه ها خواستند بیدارش کنند که شهید ستاری گفت بیدارش نکنید چون تازه از خط برگشته، یعنی با این که تخصص خلیبان بود فرقی نمی کرد که در جبهه هوایی، دریایی یا زمینی فعالیت کند در همه جا ایشان فعالیت چشم گیری داشت. زمانی هم که در نیرو بود بین خلیبان ها انسان با شخصیت و مذهبی بود که همه دوستش داشتند. من همواره وقتی خاطرات ایشان را در آن مدتی که در آن پایگاه بودم و در جاهای دیگری که ایشان را می دیدم و بعد از شهادت ایشان که بر اوضاع و احوال او مرور می کردم به او غیظه می خوردم که آدمی با این شخصیت واقعا در نیرو شناخته شده نبود. بعضی ها بعد از شهادت شناخته می شوند، او از آن هایی بود که شهادتش باعث شد که پرسنل ایشان را بشناسند، نه زنده بودنش. همیشه در حال فعالیت و پیگیری کار عملیاتی بود. ولی الان بعد از چندین سال که از شهادت ایشان می گذرد شما آمده اید تا از وضعیت او بپرسید و این خون آن شهید است که شما یا این مجموعه را هدایت کرده که برای ایشان قدم بردارد. واقعا فعالیت های این نیرو در آن موقع جنگ بیشتر با همت و درایت ایشان بود. نیروی هوایی در زمان جنگ واقعا به ایشان نیاز داشت و ایشان هم واقعا نیاز نیرو را برآورده کرد. یک تنه بخش عظیمی از کارهای عملیاتی را برعهده داشت، یک روز در دزفول، روزی در تبریز و روز بعدش در تهران بود. یعنی نمی توانستی در دفتر کارش او را پیدا کنی، دائماً درگیر بود. با این که مسئولان وقت آن زمان زیاد مایل نبودند که ایشان درگیر این همه کار باشند و بیشتر دوست داشتند که کارهای مدیریتی و نظارتی انجام دهند اما باز هم فعالیت این چنینی داشت.

جدا از توضیحات کلی که اشاره داشتید، آیا موافقید سال به سال ورده به رده تا زمان شهادتش جلو برویم؟
سال هایی که ایشان در آنجا بودند را من به شکل تاریخ دقیق ندارم. مثلاً او به پایگاه می آمد یک یا دو روز می ماند و می رفت این که به صورت دقیق بگویم که در چه سالی این کار را کرده، نمی توانم. این سابقه ایشان مجموعه سال هایی است که من با او آشنایی داشتم حدود چند سال از ابتدای جنگ تا پایان آن در بوشهر بودم زمانی که ایشان شهید شد در تبریز بود و با امیر نادری یا امیر باهری پرواز می کرد، که هنوز زنده هستند. با همه این احوال که می فرمایید و نوع نزدیکی که با ایشان

یک روز دیدیم بعد از نماز صبح خودش شروع کرد و منابع آبی که لجن در آن بود را نظافت کرد و آن مسئولی که در پایگاه اصفهان از انجام این کار طفره می رفت را فقط به پایگاه بوشهر منتقل کرد.

انسان در سطح نیرو همه برای خودشان یک افتخار می‌دانند که بگویند ما می‌خواهیم مثل شهید بابایی شویم، و از فکر و راهش استفاده می‌کنند

هر حال بعد از سال‌های سال که ایشان به شهادت رسیده هنوز آثار فکری و عملیاتی مدیریتی و پروازی ایشان در سطح نیرو مطرح است.

کمی هم از نوع رشادت‌های ایشان در پروازهایی که داشت بفرمایید، اینکه چه پروازهایی با چه مختصاتی داشت؟ آنچه که عموماً ایشان را برجسته می‌کند و نوع پروازها و عملیات‌هایی که انجام می‌دادند با چه خصوصیات بود؟

این بخش کار را بیشتر افراد پروازی باید نظر دهند ولی چیزی که ایشان را از دیگران متمایز می‌کرد نترس بودن ایشان در پرواز و اعتقادی که داشت بود. زمانی که می‌خواست پرواز کند به دیگران جرات و جسارت می‌داد. از نظر ریز مطلب که ایشان چه پروازی را چگونه انجام می‌داد این بحث تخصصی است که باید دوستان پروازی او مثل آقای نادری توضیح بدهند. در همین مباحثی که با ایشان فعالیت داشتید بیشتر از پوشهر بگویید احیاناً بعد از ساعت کاری که داشتید عمدتاً مرادانتش با خانواده و دوستان چگونه بود؟

ایشان در پوشهر ساکن نبودند بلکه به عنوان مامور می‌آمدند. خانواده ایشان در دوشان تپه تهران زندگی می‌کردند. آنجایی آمد اگر پروازی بود انجام می‌داد و اگر نبود سرکشی به قسمت‌های پروازی مثل گردان نگهداری و آنت پرواز سایت رادار می‌کرد. وقتی خودش آنجایی آمد همواره درگیر نظارت بود، چون خانواده آنجا نبود که بخواهد درگیر آن‌ها باشد. ایشان آن‌طور که من در خاطراتش خواندم نه از دوستانش شنیدم کمتر به خانواده‌اش می‌رسید نه این که نخواهد برسد، یعنی وقتش را بیشتر در اختیار نظام و نیرو هوایی گذاشته بود. به این شکل آنجا بیشتر به امور سازماندهی و پروازی نظارت و مدیریتی می‌پرداخت. یک روز فرمانده وقت پایگاه به نام سرهنگ پوررضایی به گروه ضربت زنگ زد که به آقای بابایی بگویید برای نهار به باشگاه شماره یک بیاید، این باشگاه مخصوص فرمانده‌ها بود ما هم سر میز نهار همراه با سرباز و کارگر نشسته بودیم من برای پاسخ به تلفن رفتم و گفتم فکر نمی‌کنم بیاید چون ایشان در حال خوردن نهار است. گفتم شما به او بگو من آرام به ایشان گفتم که پاسخ داد من همین جا همین آنگوشت را که خوردم سیر شدم. آقای پوررضایی از این حرکت ناراحت شد که چرا من از ایشان دعوت کردم و ایشان نیامد. او همیشه در خوراک و پوشاک در حد پایین جامعه فکر می‌کرد و هیچ وقت مقایسه نمی‌کرد که چرا فلائی از نظر مالی از من بالاتر است ولی همیشه از نظر علمی خودش را با بالاترها مقایسه می‌کرد. ایشان به پایگاه پوشهر که آمدند ما ماشین اسکورت‌مان کم بود به ایشان گفتیم که گویا در پایگاه در فوول یک ماشین خیلی خوبی هست که بلااستفاده مانده اگر شما به فرمانده پایگاه بگویید که آن را به ما بدهد خیلی خوب است. ایشان با همین زبان ساده گفت شما می‌خواهید از شخصیت‌ها محافظت کنید، خدا از آنها مواظبت می‌کند، بهتر است که این کار را نکنید که به نام گروه ضربت تمام شود. ایشان حتی راضی نبود که به نام بچه‌های مذهبی تجمل‌گرایی شود. ایشان به فکر کارهای بچه‌های مذهبی هم بود، دوست نداشت آن‌ها در جایی زیر سوال بروند و بگویند آن‌ها از نام نهادی

استفاده کردند و به این جارسیدند. عمدتاً دوستانی که در گروه ضربت بودند با چه خصوصیات انتخاب می‌شدند؟

ویژگی‌هایشان بحث جبهه، جنگ، پشتیبانی از آن و بحث اعتقادی و مذهبی بود. آیا این گزینش‌ها توسط خود نیروها اتفاق می‌افتاد؟

بله! به فرض شما من را در سطح یگان می‌شناختی خصوصیات اخلاقی من را می‌دانستی بعد مسئولان وقت گروه ضربت پرسنل را گزینش می‌کردند.

کار اصلی گروه ضربت چه بود؟

در آن زمان حفاظت از هواپیماها و خلبانانی که در آنجا ساکن بودند، اماکن و تاسیسات نظامی و تجهیزات پدافندی بود. در آن موقع خیلی شایع شده بود که منافقین می‌خواهند خلبانان مذهبی و کسانی که پرواز می‌کنند و کارهای عملیاتی انجام می‌دهند را ترور کنند که خانه‌های آن‌ها را پوشش می‌دادند.

این دوستان لباس فرم داشتند؟

از لباس بسیجی یا لباس معروف به پلنگی استفاده می‌کردند، با وضعیت خیلی عادی و با اسلحه به صورت انفرادی، سواره یا پیاده گشت‌زنی می‌کردند.

در فرایند این رفت و آمدها پیش آمده بود که کسانی با شهید بابایی اختلاف نظر داشته باشند؟

در پایگاه‌ها زیاد نمود نمی‌کرد، شاید در سطح ستاد بوده باشد ولی من نمی‌دانم. ایشان در سطح ستاد تابع بود، اکثر فرمانده‌ها تابع بودند. از خصوصیات اخلاقی ایشان طوری بود که با همه مدارا می‌کرد و سعی داشت که اگر او را قبول ندارند بیشتر با عمل خودش به آن‌ها بفهماند که اشتباه می‌کنند. بیشتر مرد عمل بود، نه حرف.

با این تفاسیر، الان که ایشان شهید شدند شما نوع نگاه‌هاشان را چقدر می‌بینید که در جامعه تسری پیدا کرده است؟

در نیرو من فکر می‌کنم که برای ایشان تبلیغات یا شناخت کافی و وافی پیش نیامده، شاید در شهرستان زادگاه خودش باشد که آن هم خیلی کم است. در محیط اجتماعی هم چنین چیزی من ندیدم که بدون این که سالگرد ایشان شود چند تا پوستری در بیرون باشد. من فکر می‌کنم بیشتر باید رسانه ملی ما در رابطه با

شهادی به نام ما کاری کند. البته همه شهیدان برای نظام ارزش دارد. بعداً که در سطح اجتماع تبلیغات برای آنان کم شد به خوبی شناسایی نشدند شاید بعضی‌ها شهید بابایی را نشناسند ولی در نیروی هوایی هنوز نام، زحمات، تلاش، وقتی که برای این نظام گذاشت، صورت بودن و تابع محض ولایت بودنش سبب شده که هر کس از مسئولان که می‌خواهد مثال بزند می‌گوید مثل شهید بابایی شوید، یعنی الان در سطح نیرو همه برای خودشان یک افتخار می‌دانند که بگویند ما می‌خواهیم مثل شهید بابایی شویم، و از فکر و راهش استفاده می‌کنند. این موضوع الان هست و با آن تلاشی که کرد آثار خوبی در نیرو گذاشت. ولی در حال حاضر چون نیرو جوان شده قدیمی‌ها کم کم باز نشست شدند و آخرین قدیمی‌ها که در آن زمان بودند استخدام ۷۵ نیرو هستند که این‌ها هم سال آینده بروند، دیگر قدیمی در نیرو نیست و این تعدادی هم که هستند یا با ایشان نبودند و با فقط در مورد ایشان شنیده‌اند. در سطح نیرو این قدر شناخت هست، بیرون که کمتر تبلیغ شده است. رسانه‌های ملی ما باید فکر و زندگی نامه ایشان را به صورت فیلم در بیاورد، مثل شهید خلعتبری که هفته گذشته در رامسر برایش برنامه بود. شهید خلعتبری با آن توانایی‌هایی که در امر پرواز داشت ناشناخته بود. من فکر می‌کنم همین بخشی کاری شما بیشتر مسئولیتش به خانواده شهید و افرادی که به این شکل مسئولیت داشتند، برمی‌گردد که آن‌ها را به جامعه بیشتر معرفی کنند، تا بتوانیم این‌ها را به جوانانمان بیشتر بشناسانیم که از راهشان استفاده کنند و رشادت‌هایشان را ببینند. چطور یک کشور بیگانه از یک خلبان در جاده‌ها و سرباز خودش که یک برهه یک کار خاصی را انجام داده این همه کتاب و فیلم و سخنرانی برایش ایجاد می‌کند. فکر می‌کنم این‌ها وظیفه رسانه ملی ماست که بتواند با روابط عمومی عقیدتی سیاسی ارتش بیشتر ارتباط برقرار کند و برای این‌گونه افرادی که در سطح نیرو و ارتش مطرح بودند فیلم یا تئاتری ساخته شود تا آن‌ها را بیشتر بشناسانند، نه این که سالی یک‌بار در سالگردشان برایشان عکسی و پوستری زده شود و بعد هم تمام شود.

شما احساس می‌کنید منش شهید بابایی تا چه اندازه در سطح جامعه وجود و حضور دارد؟

شما بهتر از من در سطح جامعه می‌بینید مردم ما خیلی آگاه هستند، منظورم آن بخشی است که دلشان با نظام است. ولی به نظرم بعضی از بی‌توجهی‌ها هم در سطح جامعه به ارزش‌های انقلاب می‌شود که این‌ها نشات گرفته از این است که جای دیگری این‌ها را شارژ می‌کنند. ولی آن‌هایی که دلشان با نظام ولایت و با ارزش‌های نظام است، نه شهید بابایی بلکه هر شهید دیگری را منش و الگوی خود قرار می‌دهند. شما می‌بینید در سطح جامعه یکی می‌گوید شهید فهمیده، ولی او را همه ندیدند، در تلویزیون یا عکس‌اش را شاید یک‌بار دیده باشند، ولی در افکار افرادی که عقاید مذهبی دارند این هم تاثیر گذاشته است. ولی فرهنگی که بعضاً انسان در سطح جامعه می‌بیند و بعضی مواقع هم حسرت می‌خورد که ما فهمیده ۱۳ ساله داشتیم الان بچه ۲۵-۲۶ ساله ما بیشتر از نظر فرهنگی دارد ضربه و ضرر می‌بیند و ضعف‌های اجتماعی دیگری که قابل گفتن نیست.

در سطح نیرو منش ایشان در حد دوستان ایشان مطرح است، ولی آنان که با ایشان خدمت نکرده‌اند فقط اسم ایشان را شنیده‌اند. بیشتر بچه‌های پروازی، خلبان‌ها و یک تعدادی معدود از بچه‌های پدافند که با ایشان در بخش کاری بودند، او را می‌شناختند. منش ایشان را افرادی مثل امیر فرمانده محترم نه‌اجا میرقائمی و جانشین ایشان امیرشاه صفی یا دوستان دیگری که الان در راس نیرو هستند مطرح می‌کنند و سعی می‌کنند از آن استفاده کرده، به دیگران هم با این خط فکری کمک کنند. پس در نیرو زیاد مطرح است و من همیشه می‌بینم مسئولان و معاونین نیرو در این خصوص از ایشان یاد می‌کنند که کاش ما مثل او عمل می‌کردیم، پس تاثیراتش هنوز هست.

